



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

هنوز هم ما در مثل حوزه بغداد تولید مسائل کلامی کم داریم علتش این است که شیخ مفید و... همه درگیر بودند، دائم باید جواب می‌دادند، حل می‌کردند، سید مرتضی، سید رضی شیخ مفید و... همه صبح که سر از خواب برمی‌داشتند، باید جواب شبهات اهل سنت را می‌دادند، یعنی کلام ما در آن دوره به خاطر این مسائل خیلی بارور شده، البته هم‌اکنون رسانه‌ها جای آن را گرفته است.

بحث در کذب بود؛ و بعد از آن که مقدمه‌ای را عرض کردیم. گفتیم که ابتدا یک مروری به ادله، به نحو اجمال یا تفصیل داشته باشیم. تا وارد تفصیل و تفریعات مسئله بشویم. در این نوع موارد ما به دو شکل عمل می‌کردیم. گاهی وارد یک بحثی که می‌شدیم، آن مفهوم چون خیلی وضوح اولیه نداشت، ابتدا یک مفهوم‌شناسی نسبتاً مفصلی انجام می‌دادیم، بعد وارد بحث می‌شدیم، سپس ادله را نقل می‌کردیم، مجدداً در تفصیلات و تفریعات که می‌رسیدیم بر اساس ادله یک بسط بیشتری می‌دادیم، اما اینجا چون کذب یک مفهوم نسبتاً آشنا و واضحی ولو در ابتدا دارد از این جهت در ابتدا وارد مفهوم‌شناسی نشدیم، بلکه به وضوح اولیه مان اکتفا کردیم و گفتیم یک مروری به ادله داشته باشیم. بعد وارد تفریعات و تفصیلات شویم. تفصیلات و تفریعات مفهوم کذب، ولو این که اجمالاً واضح است اما یک سلسله مباحث بسیار دقیق و پیچیده‌ای دارد که بعد عرض خواهیم کرد. دیدگاه‌های مختلفی که از نظام و تفتازانی در تحلیل مفهوم کذب هست ان شاء الله بررسی خواهیم کرد، اما چون یک مقدار وضوح مفهومی و عرفی داشت، به همان وضوح اکتفا کردیم تا ادله را یک مرور کنیم بعد به مفهوم‌شناسی بپردازیم. نکته دیگر هم این است که ما گفتیم بحث حرمت کذب چیزی نیست که مستقیم با مکاسب محرمه ارتباط داشته باشد فقط از همین حیث که تکسب به آن حرام است، ارتباط مستقیم با مکاسب دارد. پرداختن به مباحثی چون کذب، قمار، غنا، تصویر، تمثیل و نظایر این‌ها یعنی تکسب به محرمات از باب این است که در جای دیگر فقه نیست و موضع معد برای این بحث در فقه نیست. این را استطراداً در اینجا بحث کردیم، لذا این نوع سوم یا نوع چهارم از محرمات است در این نوع چهارم از مکاسب محرمه که تکسب به محرمات است، بحث تکسب مستقیم با اینجا ربط دارد که خیلی بحثش هم کوتاه است، اما بحث محرم بودن این عمل، از باب این است که جای دیگر بحث نشده، اینجا مطرح شده و بحث استطرادی است. آن وقت بعضی از چیزها را می‌گفتیم که مثلاً جای آن در یکی از ابواب موجود است که کم این طور است یا باید مثلاً



فقه غرر داشته باشیم، یا فقه تعلیم و تربیت داشته باشیم، یا فقه اخلاق داشته باشیم، چیزهایی از این قبیل، یعنی یک ابوابی باید تأسیس شود که این مبحثی که استطراداً اینجا آمده، برود در آن باب و در جای خودش بنشیند. باب کذب را دیگر بحث نکردیم که حالا در کذب چه بابی را باید تأسیس کرد که این نوع مسائل در آن قرار بگیرد. مسائلی مثل روابط میان فردی، این مسئله جای تأمل دارد. حالا برگردیم به ادله، اولین دلیل، حکم عقل است. مرحوم امام رضوان الله در اواخر مکاسب محرمه، وارد این بحث شدند. مرحوم شیخ و آقای خویی و غالباً بزرگانی در همان ابتدای ادله این را مطرح کرده‌اند مرحوم امام، در مکاسب محرمه، صفحه صد و پانزده باید باشد. وسط‌های یک بحثی به حکم عقل پرداخته است. امام تا حدی این بحث را به آن بحث‌هایی که در اصول مطرح کرده ربط داده است، در مکاسب به فرمایش آقای خویی به بحث‌های اصولی خیلی پرداخته نشده است، امام مبسوط‌تر به این بحث پرداختند.

سه احتمال موجود در حکم عقل

در باب کذب مثل هر جای دیگری که حکم عقل را می‌خواهیم مورد بحث قرار دهیم سه احتمال وجود دارد همان سه احتمالی که در اصول بود.

۱- کذب به نحو علیت

یک احتمال این است که کذب از عناوین باشد که برای قبیح علیت تامه دارد. علت تامه قبیح است مثل ظلم، این یک احتمال است که هر جا کذب باشد قبیح هم هست این احتمال معنایش این نیست که هیچ جا قبیح، شأنی نمی‌شود یا مزاحم پیدا نمی‌کند، هر چیزی هم که علت تامه است ممکن است یک عنوان مزاحمی بیاید آن را شأنی کند و بر آن مقدم شود. آنچه در علیت تامه گفته می‌شود این است که کذب بما هو هو، عُنْوَانُ قَبِيحٌ وَ مُوَضُّوعٌ لِلْحُكْمِ الْعَقْلِيِّ بِالْقَبِيحِ، عقل قبیح کذب را درک می‌کند علی‌الاطلاق، به حیثی که هر جا یَصْدُقُ الْكُذْبُ، يَتَرْتَبُ عَلَيْهِ الْحُكْمُ الْعَقْلِيُّ بِالْقَبِيحِ، این قاعده کلی است البته همیشه مثل ظلم هم این‌طور است، ولی همیشه ممکن است که یک عنوان اولی و اهمی بیاید این را شأنی کند که مانعی ندارد و منافات با علیت تامه ندارد، مثل اینکه ظلم هم قبیح است، ولی این نظام ممکن است ارتکابش برای یک مصلحتی، جایز شود، ولی درعین حال عقل، همان لحظه هم می‌فهمد که این ذاتش شأنیست قبیح را دارد؛ منتهی یک عنوان اهمی آمده جلوی فعلیت را گرفته بنا بر نظر حضرت امام و ... می‌گویند



یک معذوریتی می‌آورد در هر حال اینکه کذب، برای قبح، مثل ظلم، برای قبح، علیت تامه داشته باشد احتمال اول است. علیت تامه هم در اینجا یعنی این عنوانی است که هر جا باشد، حکم هم دنبالش می‌آید. البته اگر در علیت تامه عنوان اهمی بیاید، این را از فعلیت ساقط کند ولی در همان حالی هم که عنوان اهم آمده این را از فعلیت ساقط کرده ذاتش این اقتضا و شأنت را دارد، این احتمال اول،

۲- کذب به نحو اقتضاء

احتمال دوم، بر اساس همان مبحث اصولی، این است که بگوییم که کذب علیت ندارد؛ مقتضی است، مقتضی است، معنایش این است که این عنوان غالباً یَقْتَضِی الْقُبْح است؛ و موضوع برای قبح است؛ اما مواردی ممکن است پیدا شود که دیگر اصلاً هیچ قبحی در این نباشد؛ نه اینکه با عنوان ثانوی و اهم قبحش از فعلیت بیفتد؛ نه اصلاً اینجا قبح ندارد. یک جاهایی است که اصلاً قبح ندارد؛ منتهی اینجاهایی که قبح ندارد نادر است، غالبی نیست، این هم احتمال دوم،

۳- کذب به نحو انضمام

احتمال سوم این است؛ که عنوان خنثی و لاقتضایی است؛ که با عناوین و وجوه مقبحه و محسنه ربّما یَسِیرُ قَبیحاً و أُخری یُسَبِّحُ حَسَناً و ثالثاً لَا حَسَناً و لَا قَبیحاً، یعنی هر سه حالت هست این‌طور هم نیست که یکی بر دیگری غلبه داشته باشد. نه مثل بسیاری از اعمال ماست که عقل نمی‌گوید ذات این اعمال حَسَناً بِالْأَنحِوَالِیه یا به نحو اقتضا این لَا حَسَناً و لَا قَبیح، اگر عنوان حسن بر آن عارض شود می‌شود حسن اگر قبیح باشد می‌شود قبیح، اگر هیچ‌کدام نباشد می‌شود لَا حَسَناً و لَا قَبیح مثل حالت چیزهایی که ذاتش اباحه است اگر بخواهیم تشبیه به چیزهای شرعی کنیم یک اعمالی است که ذاتاً مباح است ولی گاهی یک عنوان ثانوی می‌آید این را واجب می‌کند، گاهی یک عنوان ثانوی حرامش می‌کند، گاهی هم هیچ‌کدام نیست، می‌شود همان مباح، یعنی در ذات خودش همان حالت اباحه دارد. نسبت به قبح و حسن، لاقتضاء است، نظرات دیگر هم در اینجا مثل همان، بر اساس همان مدلی که در علم اصول آمده وجود دارد، همه عناوینی هم که در عالم است قبل از اینکه به شرع بیایند از نگاه عقل یکی از این سه حالت را دارند یا علیت دارند برای حسن و قبح، یا اقتضاء دارد یعنی غالباً این‌طور است؛ ولی در عین حال یک جاهایی هم دیگر این اقتضاء را ندارد و یا این که لاقتضاء است که با عناوین عارض این طرف یا آن طرف می‌رود.



عین این که در شرع هم ما می‌گوییم که هر عنوانی یا راجح می‌شود (رجحان شرعی دارد) یا مرجوحیت شرعی دارد یا عدم رجحان است (لا اقتضاء است) البته رجحانش و مرجوحیتش دو درجه دارد؛ که عین این حالت سه ضلعی و سه شقی که در شرعیه هست در حکم عقلی هم وجود دارد.

نظریه امام رضوان الله درباره کذب

مرحوم امام رضوان الله در همان صفحه صد و پانزده وسط‌های این بحث کذب می‌فرماید: که اقرب همان احتمال اول است. در انوارالفقاهه هم ظاهر این است امام تصریح دارد به عنوان اول که ذاتش علیت تامه برای قبح دارد؛ و آنجاهایی هم که استثناء داریم که مثلاً مصلحتی در کذب است هیچ‌کدام نمی‌آیند اصل قبح را بردارند، یک عنوان اهمی می‌آید قبح را تحت تأثیر قرار می‌دهد شأنی‌اش می‌کند نه اینکه اصل قبح را بردارد؛ یعنی امام به احتمال اول تصریح کردند.

نظر استاد

ممکن است از ظهور کلام بعضی از بزرگان دیگر هم همان استفاده شود و عرض شود که حضرت امام، تصریح به احتمال اول دارند؛ فرمایش مرحوم شیخ و جمعی دیگر از بزرگان بین احتمال اول و دوم خیلی روشن نیست که چه می‌خواهند بفرمایند یعنی هم تاب تحمل این را دارد که حمل کنیم بر احتمال علیت، هم می‌توان آن را بر همان اقتضاء، حمل کرد. شاید بعضی کلمات هم یک مقداری ظهور در همان اقتضاء داشته باشد. مرحوم آقای خویی هم کلامشان مردد بین احتمال دو و سه می‌شود، به یک معنا ممکن است بگوییم، مقصودشان احتمال سوم است. ممکن هم است که بگوییم احتمال دوم مقصودشان است و بعید نیست فرمایش آقای خویی را حمل بر احتمال سوم بکنیم یعنی درواقع ایشان می‌خواهند بگویند که همیشه این‌طور نیست که کذب حرام باشد و بیشتر تابع این است که ببینم چه عنوانی بر آن عارض می‌شود اگر کذب، این‌گونه است که افترا بی به شخصی می‌زند چون نوعی ظلم دارد به آن شخص می‌کند این عنوان ثانوی آمده بر این عارض شده، می‌شود قبیح اگر این‌طور نباشد قبیح نیست، شاید کلام آقای خویی ظهور در همان احتمال سوم داشته باشد.



اقوال و احتمالات موجود در مسئله

بنابراین سه احتمالی را که عرض کردیم به نحو علیت، اقتضاء، یا لاقتضاء، امام به صراحت می‌گوید علیت، فرمایشات مثل مرحوم شیخ و این‌ها یک ترددی دارد بین علیت و اقتضاء شاید مثلاً بیشتر بشود حمل بر اقتضاء کرد. فرمایش مثل آقای خویی یک ترددی دارد بین دو و سه، یعنی بین اقتضاء و لاقتضاء و شاید باز اظهر همین لاقتضاء باشد که حضرت امام می‌فرماید این‌که لاقتضاء را بگوییم اضعف‌الوجه است. این سه احتمال و بعضی قائلان روشن است که چه می‌فرمایند، مثل حضرت امام، بعضی هم مثل شیخ، یا حتی صاحب انوارالفقاهه نظر آن‌ها را می‌شود حمل بر علیت کرد. قول امام را هم می‌شود حمل بر اقتضاء کرد که شاید بیشتر همین نظر امام مشهور باشد و این هم قسم دوم، بعد قسم سوم هم مثل نظر آقای خویی است که مردد بین دو و سه است که شاید اظهر همین سه باشد، این به لحاظ اقوال و احتمالات، این هم قائلان و ابعاد مسئله، از حیث اقوال و احتمالات.

ذات کذب، حضاضت دارد. اصلاً نمی‌شود بگوییم کذب باشد و حضاضت نداشته باشد، مثل شیخ، امام، صاحب انوارالفقاهه و مشهور و آن‌هایی که در علمای اخلاق است. من نمی‌توانم تصور کنم که کذب باشد ولو هیچ ضرری هم به کسی نزنند ولی بگوییم حضاضت ندارد. حتماً یک حضاضتی دارد. نمی‌شود حضاضت را از آن جدا کرد. نقطه مقابل، آقای خویی است که می‌فرمایند وقتی کذب به کسی ضرری نزنند، ظلمی نباشد، حضاضت ندارد. دو طرف به همین یک نوع ارتکاز و احاله بر آن تحلیل ارتکازی ذهنی تکیه می‌کنند و تبعاً مثل امام و این‌ها می‌گویند این ارتکاز هست که ذات کذب قبیح است. اگر یک جایی هم می‌گوید قبیح ندارد، درواقع نه اینکه قبیح نداشته باشد، عنوان ثانوی آمده این را تحت تأثیر قرار داده، شأنی‌اش کرده نه اینکه اصلاً قبیح نداشته باشد حتی امام تصریح می‌فرمایند که اگر نجات جان یک پیامبری متوقف بر دروغ شد حتی در چنین جایی باز عقل نمی‌گوید این دروغ اصلاً شأنیت قبیح ندارد، شأنیت قبیح دارد، منتهی یک عنوان مزاحمی آمده جلوی این قبیح را گرفته، این را نشانه قرار می‌دهد که این به نحو علیت است. همه جا موضوع برای قبیح است. استدلال آن‌ها همان تحلیل ارتکاز است که یک تحلیل می‌گوید که من کذب را علت تامه می‌دانم همه جا این قبیح درش هست حتی آنجایی که شما استثنائات را می‌گویید، منتهی عنوان ثانوی آمده جلوی این را گرفته اقتضاء می‌گوید نه غالباً قبیح است منتهی یک جاهایی، مثل آنجاهایی که مصلحت درش باشد دیگر اصل لاقتضایی هم در آن نیست؛ و فرمایش آقای خویی که اگر حمل بر



احتمال سوم کنیم آن هم می‌گوید چیزی که مهم است این است که بگوییم موجب ضرر و زیان و تعدی به دیگران می‌شود یا نه؟ اگر شد، قبیح است اگر نشد قبحی ندارد، حضاظتی ندارد.

تحلیل طرح بحث

گفتیم سه تا احتمال است و تصریح به قول اول مال امام است غالب مشهور بین احتمال اول و دوم مردد است که بعید نیست حمل بر احتمال دوم کنیم. آقای خویی هم بین دو و سه مردد است که بعید نیست حمل بر سه کنیم. این تحلیل طرح بحث است استدلالش هم بر اساس تحلیل ارتکاز است که هرکسی یک مسیری را طی می‌کند.

بیان دو مقدمه

در اینجا برحسب ظن و گمان‌هایی که داریم دو تا مقدمه را عرض می‌کنیم،

مقدمه اول

الف: احتمال اول

یک بحث بسیار مهمی در فلسفه اخلاق وجود دارد و آن هم این است؛ آیا کل عناوین که قبح عقلی دارد، ادراک عقل به حکم قبح که حکم عقل عملی است و همان درک قبح یک عمل است آیا این‌ها موضوعات متشکستی دارد؟ عنوان موضوع برای حکم عقل به قبح در عرض هم مثلاً کذب، ظلم و... را بگوییم مثلاً پنج تا شش تا چهارتا سه تا عنوان داریم که این‌ها هرکدام موضوع برای حکم به قبح هستند. این یک احتمال،

ب: احتمال دوم

یک احتمال، این است که بگوییم نه همه این‌ها همان، ملاکش، ظلم است یعنی کل حکم عقل به قبح به ظلم بر- می‌گردد، غیرازاین دیگر حکم قطعی عقل به قبح ما نداریم. اگر مثل کذب و سرقت و... و همه این‌هایی که عقل حکم به قبحش دارد. غیبت، تهمت، سرقت و... این‌ها همه درست است که عناوین متعدد است، ولی روح همه این‌ها، آن ظلم است درواقع یک قضیه اصلی و محوری اینجا داریم که الظُّلمُ قَبیحٌ، آن وقت بقیه عناوین دیگر در تحت همان رأس هرم این موضوع قرار می‌گیرد. حالا این عناوین قولی یا عناوین فعلی، افعالی که انجام می‌گیرد، ظلم، قبیح است. چیزی که عقل درک می‌کند و قبحش به‌طور مستقل و با عنوان علت تامه و موضوع همیشگی و ابدی است



همان ظلم است. بقیه برمی گردد به اینجا، نه این که بگویم، عقل می گوید، ظلم قبیح است؛ مثلاً کذب هم قبیح است یک چیز دیگر هم قبیح است این یک بحث، چیزی که قبیح است به حکم عقل و علی نحو الاستقلال، این است که الظلم قبیح، آن وقت اگر کذب ظلم شد می شود قبیح، سرقت شد ظلم، می شود قبیح، تهمت شد ظلم، می شود قبیح، غیبت شد ظلم، می شود قبیح، این ها صغری است چیزی که عنوان حاکم و اصلی و محور حکم عقل است یک قضیه است. بقیه قضایایی که در عقل محکوم به حسن و قبح می شود باید برگردد به این ها، به همین میزانی که برمی گردد به اینجا، محکوم به قبح می شود؛ و اگر برگردد دیگر ذاتش این قبح را ندارد، این یک بحث است که حالا در اخلاق و فلسفه اخلاق جای بحث دارد؛ و البته ظلم هم معنایش این است، در رتبه قبل یک حقی اینجا، قائل است یعنی یک طلبکاری، اینجا، وجود دارد، عقل باید مسبوق به این باشد که بگوید این فرد، این، طلب را دارد این مطالبه، اینجا وجود دارد که حالا ندادن آن ظلم می شود و آن قبیح می شود مبنای ظلم هم این است. اینجا دو نظر است یک نظر، این است که ما عناوین متعدد داریم که در عرض هم موضوع قبح می شوند و در حسن، هم شاید، همین طور است و یک نظر، هم این است که نه آن عناوین در عرض هم نیستند. عنوان محوری اصلی چیست؟ آن ظلم است، بقیه چیزها اگر همیشه ملازم با ظلم است همیشه قبیح است. اگر گاهی هست، گاهی نیست، می شود همان حالت سوم، ولی چیزی که علت تامه دارد و موضوع مجرد و محض و ناب قبح هست، همان ظلم، است بقیه تحت پوشش این ظلم، قرار می گیرد اگر صغری آن شد و مصداق آن شد قبح، بر آن مترتب است این یک بحث است که لا یبعد که همین احتمال دوم، یعنی اینکه ظلم، محور باشد اولی باشد. به نظر می آید چیزی که عقل درک می کند همان، ظلم است. بقیه چیزها هم اگر برگردد به ظلم و این خمیر مایه و این عنوان در آن مصداق پیدا کند، حکم به قبح می شود؛ اما اگر ظلم نباشد به نظر می آید در آن قبحی نیست. آن وقت درواقع ما یک قضیه بالذات در باب قبح و یک قضیه عقل عملی داریم که حکم عقل قطعی است؛ که ظلم قبیح است و تعیین بقیه چیزها به عنوان مصداق آن باید ارزیابی شود. البته بحث های دقیق تر و بیشتری هم دارد. و یک مقداری در فلسفه های اخلاق و بحث های جدید به آن پرداخته شده، بنابراین چیزی که محور و اساس آن قبح هست همان ظلم است و بقیه امور بالعرض و از باب صغریات آن ملحق می آیند و در این قضیه واحده کلی قرار می گیرند.

نظر من این است که الظلم قبیح رأس هرم قاعده است اگر می گوئیم الکذب، الافترا السرقت، الغیبت و... همه می آید زیر شاخه این قرار می گیرد.



ما می‌گوییم که این‌ها همه تحلیلات و وجدانیات است. ما می‌گوییم بعید نیست که همین باشد، یعنی بیش از ظلم که قبیح است چیزی نباید داشته باشیم؛ یعنی بعید است چیزی که در آن هیچ رگه ظلمی نیست باز هم عقل بگوید قبیح است.

مقدمه دوم

مقدمه دوم این است که این ظلم قبیح در اینجا، به نظر ما یک کمی شاید با ظاهر بعضی کلمات متفاوت باشد. الظلم قبیح را معمولاً بزرگان صفر و صد ارزیابی می‌کنند و قبح را همان قبح صد در صد ارزیابی می‌کنند و در آن تشکیک و مراتب کمتر قائل هستند. به نظر ما این امر در حکم عقل عین حکم شرع است. همان‌طور که در شرع احکام خمس داریم، عقل هم احکام خمس دارد، یعنی می‌گوییم احکام عقل یا راجح است یا مرجوح یا اباحه است، راجح را هم می‌گوییم، یا واجب است یا مستحب است، مرجوح هم یا حرام یا مکروه، می‌شود پنج تا این‌ها احکام تکلیفی خمس به نظر می‌آید. در عقل، هم همین‌طور است عقل بعضی چیزها را می‌داند، در حدی که می‌گوید، باید باشد و نمی‌شود، انجام نداد حفظ نظام، حسن است. ولی حسنی که دارد این است که در آنجایی که حفظ نظام انجام نشود، به یک شکل وسیعی، موجب اختلال و هرج و مرج می‌شود، اینجا عقل می‌گوید حسن^۱ به نحو الزام و صد در صد، واجب است؛ اما یک جاهایی عقل می‌گوید این خوب است، ولی نه اینکه حتماً باید الزام کند، درک عقل به مرتبه‌ای از حسن است، نه حسن الزامی، این در طرف حسن، قطعاً در طرف قبح همین‌طور است، یک چیزهایی را عقل می‌فهمد، الان عقل می‌فهمد که شما باید صبح همه قوانین راهنمایی و رانندگی را در وسط ترافیک تهران رعایت کنی، برای این‌که اگر رعایت نشود، زندگی مردم مختل می‌شود، این را عقل می‌گوید و باید این امر را رعایت کنی، والا فیهِ ظُلماً عَظِیماً حالا از این‌که بگذریم، مثلاً بگوییم کسی منظم است، حالا دو دقیقه زود بیاید، یا دیر بیاید، این‌که به جایی بر نمی‌خورد. ولی عقل می‌گوید خیلی خوب است آدم منظم باشد. ولی نه نظامی که الزام دارد می‌کند، حالا دو دقیقه دیر بیاید یا زود بیاید، در این خیلی مشکلی نیست؛ و لذا این را حسن می‌گویند؛ اما یک حسن ضعیفی، حسن رجحانی، نه حسن الزامی و هکذا فی طرف القبح، در طرف قبح هم همین‌طور است. گاهی عقل می‌گوید این کار قبیح است نمی‌شود انجام داد، نباید انجام داد، مثل قتل، ولی گاهی هم قبحی که عقل حکم می‌کند آن قبحی نیست که الزامی باشد، مثلاً استاد باید سر وقت بیاید درس را بگوید بالاخره یک توافقی است، حالا ولو اینکه پولی هم نمی‌گیرد و حق و حسابی هم نیست که اگر باشد فرق می‌کند همین‌طور تعهد دوستانه‌ای است مباحثه می‌-



کنند حالا استاد مثلاً پنج دقیقه دیر بیاید، در این صورت عقل نمی‌گوید قبیح علی‌الطلاق است ولی لا یخلو من القبح است.

مراتب حسن و قبح عقل

نباید تردید کرد در این‌که همان‌طور که در شرع، احکام مراتبی داریم که کلی‌اش را می‌توانیم به پنج گروه تقسیم کنیم یک جایی که حسن و قبحی، الزام و رجحان و مرجوحیتی در آن نیست، می‌شود اباحه، فعل رجحان دارد، در یک درجه‌ای که به حد الزام نمی‌رسد، مستحب می‌شود رجحان الزامی دارد، واجب می‌شود. مرجوحیت، هم به همین شکل است. عقل هم در مراتب حسن و قبحش همین‌طور است. بعضی کارها را حسن می‌داند که فیهِ دَرَجَتاً مِنَ الْحُسْنِ لَا عَلَى حَدِّ الْإِزَامِ ولی بعضی جاها حسنی می‌داند که علی حد الزام، از آن طرف مرجوح می‌داند و قبیح می‌داند، در حدی از قبح که الزامی در آن نیست حالا مخالفت هم کرد عقل الزامی ندارد یا اینکه نه الزام در آن هست، یا یک نوع هم هست که هیچ‌کدام این‌ها در آن نیست یعنی پنج مرتبه در حکم عقل به نظر می‌آید هست و نباید تردیدی در این روا داشت.

مقدمه سوم

این است که آنچه ما عرض کردیم منافات ندارد با اینکه محور قبح لکم است برای این‌که ظلم هم به نظر می‌آید که درجات و مراتب دارد. ما می‌گوییم ظلم این‌طور نیست که همه درجاتش قبح صد درصد داشته باشد. بعضی از درجات ظلم است که ظلم خفیفی است. آنجایی که کسی یک حشره‌ای را می‌کشد یک جور ظلم خفیفی است ولی در آن حدی نیست که عقل بگوید انجامش واقعاً خلاف شئون است. می‌گویند کار خوبی نیست. عین همان مثالی که زدیم. واقعاً این‌که جمعی یک تعهدی با هم داشته باشند که فلان کار را با هم انجام دهند، یک ذره کاهلی استاد و تأخیرش این هم یک نوعی ظلم است اما نه در آن حدی که عقل الزام کند که این ارتکابش قبح صد درصد دارد، یک قبح خفیفه‌ای دارد.

ظلم سلب حق دیگری است و لذا همیشه در اینجا یک حکم عقلی باید باشد که حق را ثابت کند آن را هم با عقل می‌شود فهمید، مبنای ظلم هم همان حق است. حقوق در مقدمه سوم در یک مرتبه نیست. چون مبنای ظلم، حق است یک حقی است که خیلی مهم است. یک حقی است که نیمه مهم است؛ و لذا اصلاً این تصور که ظلم صد



در صد قبیح است یا این ظلم هست و صد در صد قبحی است یا ظلم است و هیچ مانعی ندارد این تصور را ما قبول نداریم می‌گوییم نه این ظلم درجات دارد از قبح‌های متعارفی پیدا می‌شود که اگر دقت بکنیم می‌بینیم این‌ها هم بالاخره حقی را از کسی گرفته و یک ظلمی است؛ و لذا آدم‌هایی که خیلی محتاط هستند و وارسته‌اند می‌گویند بله من ظلمی کردم، استغفرالله که همان مکروهات، می‌شود؛ یعنی همان حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُتَقَرَّبِينَ می‌شود.